



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصت و یکم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش اول

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است

یارِ بد خَرُوبِ هر جا مسجد است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳

خَرُوب: گیاه خَرُنُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند. آن دلی مسجد و فضای گشوده‌شده است که جسمش ساجد شده باشد؛ یعنی من‌ذهنی‌اش در کار او دخالت نمی‌کند و نمی‌تواند یک چیز ذهنی را به مرکزش هل بدهد. اما یار بد یعنی من‌ذهنی خودمان یا من‌ذهنی دیگران هر مسجدی را خراب می‌کند، اگر فضای درون انسانی باز شده باشد ممکن است آن را ببندد.

یارِ بد چون رُست در تو مهرِ او
هین ازو بگریز و کم کن گفت‌وگو

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۴

اگر مهرِ یارِ بد، مهرِ من‌ذهنی خودت و یا من‌ذهنی دیگری در دل تو رشد کرد، از او بگریز و بحث و
گفت‌وگو نکن.

برگن از بیخش، که گر سر برزند
مر تو را و مسجدت را برگند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۵

یار بدِ درونیِ خودت را از ریشه بکن و از آن دوری کن، چیزهای ذهنی و حادث‌ها را مهم ندان و به مرکزت نیاور. اگر هم این یار بد یک من‌ذهنی دیگر است دوستی‌ات را با او قطع کن؛ چراکه اگر سر برزند، وجودت، مسجدت و فضای گشوده‌شده درونت را از جا می‌گند. [پس این من‌ذهنی که ما با خوابیدن در ذهن آن را ساخته‌ایم خروب یعنی بسیار خراب‌کننده است.]

عاشقا، خَرُوبِ تو آمد کژی
همچو طفلانِ سویِ کژ چون می غژی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۶

می غژی: فعل مضارع از غژیدن، به معنی خزیدن بر شکم مانند حرکت خزندگان و اطفال
ای انسان عاشق، خَرُوبِ تو کژیِ توست؛ وقتی چیزهای ذهنی را به مرکزت می‌آوری و از طریق آن‌ها
می‌بینی، کژ می‌شوی. چرا مانند کودکان مرتب سوی کژی می‌روی؟ چرا به حادث‌ها توجه می‌کنی؟ چرا
فضا را باز نمی‌کنی و به اصل، به بی‌نهایت، به ابدیت، یکتایی و فراوانی خودت توجه نمی‌کنی؟ [همه
انسان‌ها که یک هشیاری هستند بالقوه عاشق‌اند و باید عاشق بودن خود را به فعل درآورند.]

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، نفس بد، من ذهنی تو یقیناً مثل گرگ درنده‌ای است که هر لحظه تو و دیگران را می‌درد و زیر بار مسئولیت نمی‌رود؛ پس بهانه نگیر و همه‌چیز را گردن دیگران نینداز.

نکته: اگر من به حادث‌ها توجه کنم، قربانی آن‌ها می‌شوم، یعنی خاصیت اصلی الستم را از دست می‌دهم، دیگران را ملامت می‌کنم و می‌گویم آن‌ها کرده‌اند.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفسِ زنده سویِ مرگی می تند

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰
—می تند: از مصدرِ تنیدن، در این جا یعنی می گراید.

چون خداوند که از جنس زندگی است، هیچ موقع نمی میرد و می خواهد از خودش مُردگی من ذهنی را جدا کند، من ذهنی را طوری برنامه ریزی کرده که دائماً خودکشی می کند.
«بیت هندسی»

نکته ۱: ما به عنوان من ذهنی دائماً به خودمان لطمه می زنیم. هر جا شما خشمگین می شوید، هر جا حسادت و حس برتری می کنید، حتماً به خودتان لطمه می زنید، منتها متوجه نیستید.

نکته ۲: هر خاصیت من ذهنی خراب کننده است. من ذهنی وقتی بعد از ده سالگی ادامه پیدا کند، انسان خودش، خودش را نابود می کند و متوجه نمی شود. این طرح زندگی به این علت است که ما من ذهنی را ادامه ندهیم.

نکته ۳: مقصود زندگی این است که ما را در شب دنیا که در این جسم هستیم به بی نهایت و ابدیت خودش زنده کند، اما ما مقاومت می کنیم و از خاصیت های خداگونه مان که فراوانی، فضاگشایی، رواداشت و جاودانگی است، به سوی مرگ، حادث ها و محدودیت می گریزیم. ما خسیس و تنگ نظر می شویم، نه به خودمان روا می داریم زندگی کنیم، نه به دیگران و اگر ببینیم که دیگران خوب زندگی می کنند به آن ها حسادت می کنیم.

نکته ۴: قصد ما از آمدن به این جهان ساختن من ذهنی، آن را به رخ دیگران کشیدن، مقایسه خود با دیگران و برتر بودن از آن ها نیست. این توهمِ ذهن بوده و بسیار مخرب است.

من سبب را ننگرم، گآن حادث است
زآن که حادث، حادثی را باعث است

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰
—حادث: تازه پدیدآمده، جدید، نو

من نباید به سبب نگاه کنم، زیرا سبب چیزی ست که ذهنم نشان می دهد، حادث است و جنس اصلی من نیست. اگر به حادث نگاه کنم باعث می شود من به سبب سازی بیفتم؛ چون هر حادثی در ذهن باعث به وجود آمدن حادث دیگری می شود.

لطف سابق را نظاره می‌کنم
هرچه آن حادث، دوپاره می‌کنم

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۱

من این لحظه فضا را باز کرده و لطف سابق، لطف خدا را نظاره می‌کنم و هرآنچه را که حادث است دوپاره می‌کنم، یعنی اگر چیزی بخواهد به مرکزم بیاید آن را نصف می‌کنم و نمی‌گذارم به مرکزم بیاید.

نکته ۱: اکنون در خودتان بازبینی کنید که آیا چیزهایی که ذهنتان نشان می‌دهد، شما را به واکنش و هیجاناتی مثل ترس، خشم، مسئله‌سازی و حسادت و انمی‌دارد؟ اگر واهی دارد، به این دو بیت عمل نمی‌کنید. ولی اگر به هرچه که ذهن نشان می‌دهد اصلاً توجه نمی‌کنید و فضا را باز می‌کنید، می‌بینید که لطف خداوند چیست و حادث برای شما مهم نیست.

نکته ۲: شما اگر حادث را به مرکزتان بیاورید در این صورت خاصیت‌های عارضی به شما دست خواهد داد که به شما تحمیل می‌شود.

نکته ۳: بدنتان، هر چیزی که می‌توانید با ذهنتان ببینید و این پنج حس شما که می‌توانید آن‌ها را کشف کنید، همه حادث هستند و قرار نیست ما به حادث‌ها زنده باشیم.

از حَدَثِ شُستمِ خدایا پوست را
از حوادثِ تو بشو این دوست را

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰
—حَدَث: مدفوع

خداوندا، من بدن و جسم و پوست خود را از آلودگی و نجاست شستم ولی چرک همانیدگی‌ها و حادث‌ها را
تو از روح من بشوی و پاک کن. [ما دردها و عوارض تحمیلی همانیدگی‌ها را نمی‌توانیم با من‌ذهنی
خودمان بشویم، فقط خداوند با فضاگشایی می‌تواند آن‌ها را بشوید.]

چشم‌بندِ خلق، جز اسباب نیست
هر که لرزد بر سبب، ز اصحاب نیست

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

علت این که چشمِ هشیاری انسان بسته شده، چیزی جز سبب‌سازی و آوردن چیزهای ذهنی به مرکزش نیست. هر چیزی را که ذهن نشان بدهد می‌تواند اسباب و علت باشد. هر کس بر این اسباب بلرزد، از یاران خداوند نیست.

نکته: عاشقان که حادث‌ها را مهم نمی‌دانند و دائماً با فضاگشایی به زندگی نگاه می‌کنند یاران خداوند هستند.

این که فردا این کنم یا آن کنم
این دلیل اختیار است، ای صنم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴
—صنم: بت، دلبر و معشوق

ای زیبارو، ای هشیاری، این که می‌گویی فردا این کار را انجام می‌دهم یا آن کار را، همین دلیل این است
که تو این لحظه قدرت انتخاب داری.

وَأَنْ پشیمانی که خوردی زآن بدی
زاخِیارِ خویش گشتی مُهتَدی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۵
—مُهتَدی: هدایت‌شونده

علت پشیمانی تو از کار بدی که انجام دادی این است که تو آن لحظه می‌توانستی انتخاب کنی و آن کار را انجام ندهی؛ در نتیجه از آن اشتباه یاد می‌گیری، از قدرت انتخابی که خداوند به تو داده استفاده می‌کنی و با فضاگشایی آن اشتباهات و دردها را حل می‌کنی و هدایت می‌شوی.

جمله قرآن امر و نهی است و وعید
امر کردن سنگِ مرمر را که دید؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۶

همه قرآن امر به انجام دادن یا انجام ندادنِ کاری می کند و وعده ُ رستگاری، آزاد شدن از همانیدگی ها و
زنده شدن به زندگی را می دهد. آیا قرآن به سنگ مرمر امر و نهی می کند؟ مسلماً نه. قرآن فقط به انسان
که توانایی انتخاب دارد امر و نهی کرده است.

نکته: سه بیت اخیر می گوید که ما انسان ها قدرت انتخاب داریم، گرچه که در سبب سازی هستیم،
من ذهنی داریم و به حادث ها توجه کرده ایم، ولی می توانیم با آموزش های مولانا به قدرت انتخابمان پی
ببریم و مانند گذشته بر حسبِ تحکم من ذهنی انتخاب نکنیم.

جمله قرآن هست در قطع سبب
عزّ درویش و، هلاکِ بولهب

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰
—عزّ: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی

همه قرآن برای این آمده است که انسان با فضاگشایی سبب‌سازی ذهن را تعطیل کند، دچار حادث‌ها نشود و خود را در ذهن زندانی نکند؛ بنابراین کسی که درویش است و با فضاگشایی مرکزش را عدم می‌کند و از سبب‌سازی بیرون می‌پرد، عزیز و بزرگ می‌شود. اما کسی که زاییدهٔ جهل و از جنسِ حادث است و با من‌ذهنی‌اش پیش می‌رود، مانند «بولهب» که پدرِ جهل و درد است، هلاک می‌شود.

نکته ۱: انسانی که با حادث‌ها همانیده شده و با من ذهنی‌اش حرکت می‌کند، این آدم خَرُوب است، همه‌چیز را خراب کرده و خودش را هم هلاک می‌کند. ولی آن کسی که درویش می‌شود، در این لحظه فضا را باز می‌کند و می‌گوید من هیچ‌چیزی ندارم، او نجات پیدا می‌کند.

نکته ۲: حادث‌ها سبب می‌شوند که ما به سبب‌سازی ذهن بیفتیم، هر حادث باعث به‌وجود آمدن حادثی دیگر می‌شود و ما را از جنس اتفاق و از جنس حادث می‌کند. شما اتفاق نمی‌افتید. شما از جنس خدا هستید، باید به خداییتان زنده شوید. این که چیزها می‌آیند و می‌روند، اصلاً مهم نیست، مهم این است که شما به زندگی زنده می‌شوید یا نه؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش دوم

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلّال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
—ذودلّال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنیِ عشوه‌گر، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که تصور می‌کند کامل است و همه‌چیز را
می‌داند، در جان تو وجود ندارد.

«بیت هندسی»

نکته: یکی از عوارض داشتنِ من‌ذهنی و این‌گونه زندگی کردن پندار کمال است. کسی که به خواب ذهن رفته و من‌ذهنی دارد در ذات من‌ذهنی‌اش فکر می‌کند کامل است و وقتی خودش را با دیگران مقایسه می‌کند حتماً بهتر و برتر از دیگران درمی‌آید.

کرده حقْ ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

—حدید: آهن

خداوند ناموس یا حیثیتِ بدلیِ من‌ذهنی را به‌اندازه صد من آهن سنگین کرده‌است. چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند. «بیت هندسی»

نکته ۱: من ذهنی ناموس تولید می کند. ناموس بسیار خطرناک است و ما را محدود و تغییر را غیرممکن می کند؛ درحالی که ما انعطاف پذیر هستیم. ما می توانیم تحت تعلیم و تربیت مولانا قرار بگیریم و تغییر کنیم اما ناموس نمی گذارد چون کوچک می شویم.

نکته ۲: وقتی چیزها به شما برمی خورد یعنی ناموس دارید. به خدایت شما هیچ چیز بر نمی خورد، خداوند بی نهایت فضا داری ست. شما به اندازه فضا داری تان شبیه خداوند هستید. اگر بی نهایت فضا گشا باشید، خاصیت او را پیدا می کنید، خاصیت کش آمدن مال خداوند است. می بینیم خداوند به هر کسی، به هر صورتی فضا داده است.

در تگِ جو هست سرگین ای فُتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
—فُتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیرِ جوی به ظاهر آرام من ذهنی تو درد انباشته شده است؛ گرچه براساس سبک زندگی ات می خواهی آرام باشی، اما همین که کسی برحسبِ حادث ها، تفاوت ها و اختلاف ها چیزی به تو بگوید، یک دفعه واکنش نشان می دهی و این دردها و کثافات از زیر جو بالا می آیند.
«بیت هندسی»

نکته ۱: شما با این ابیات در خودتان بازبینی کنید که آیا این آرامشی که در چهره من است حقیقتاً آرامش خدایی ست یا من براساس پندار کمال خود را آرام و زنده به خدا می دانم و می گویم هیچ چیزی مرا عصبانی نمی کند؟

نکته ۲: پندار کمال، ناموس و درد از عوارض همانیدگی ست و شما حادث را به جای اصل گرفته اید.

نکته ۳: از همان ابتدا که وارد این جهان می شویم هرچه می سازیم حادث است، غیر از سازنده ای که این ها را می سازد. هیچ حادثی نباید برای شما مهم باشد. پول، مالی که از دست داده اید، خانه، مقام سیاسی، اجتماعی و علمی همه حادث هستند، غیر از اصل شما که فراموش شده و مهم ترین چیز برای شماست. حادث ها هنگام مرگ همه از هم می پاشند.

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بِساط
که بگویند از طریقِ انبساط
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

-بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره
خداوند این حکم را به ما کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من صحبت کنید، نه با انقباض؛ یعنی
فضاگشایی کنید و بگویند نمی دانم.
«بیت هندسی»

نکته ۱: فضاگشایی یعنی هر چیزی که ذهنتان نشان می دهد مهم نیست و نمی تواند به مرکزتان بیاید،
بنابراین فضا در درونتان گشوده می شود. این فضای گشوده شده، عدم، مهم تر از هر چیز دیگری است که
ذهنتان نشان می دهد.

نکته ۲: مهم ندانستن حادث‌ها و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، سبب می‌شود که جنس سکون و سکوت شما خودبه‌خود باز و بازتر شود، که همان این اصل شماسست. اگر سکون و سکوت نباشد، بدن ما اداره نمی‌شود، اما عجیب است هشیاری‌ای که این بدن و حادث‌ها را ساخته، با همه این‌ها همانیده شده و فکر می‌کند این حادث‌ها مهم‌تر از خودش هستند.

نکته ۳: شما قدرت انتخاب و تشخیص دارید، پس این خلق‌کننده و امتداد خدا که شما هستید، مهم‌تر از همه چیز است و این حادث‌ها نمی‌تواند به مرکز شما بیایند. حالا آن چیزی که از همه مهم‌تر است و خداگونگی شماسست، باز می‌شود و شما می‌توانید با انبساط و فضاگشایی صحبت کنید.

چون ملایک گوی: لَا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

«مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.»
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

مانند فرشتگان بگو: من بر حسبِ ذهن چیزی نمی دانم، حادثها را به مرکزت نیاور و فضا را باز کن، تا آن
علمی که خداوند با فضاگشایی در این لحظه به تو می دهد، دستت را بگیرد و «قضا و کُنْ فَاکان» به کار
ببفتد.
«بیت هندسی»

نکته ۱: اگر مرکزتان عدم باشد و شما فضاگشا باشید از طرف زندگی یک فکر خلاق به ذهن شما می‌رسد و زندگی از طریق شما صحبت می‌کند.

نکته ۲: کسی که فضاگشا باشد، قضاوت نمی‌کند. قضاوت موقعی رخ می‌دهد که ما حادث‌ها را مهم می‌دانیم، برحسب زمان مجازی ذهن و وجودمان را اندازه می‌گیریم.

نکته ۳: کسی که با بدنش همانیده شده، مرتب در ذهنش محاسبه می‌کند که آیا من برحسب مزایای جسمی از دیگران خوشگل‌تر، قوی‌تر و برتر هستم؟ اما اگر با بدن یا باورها همانیده نباشد دیگر برحسب آن‌ها خودش را با دیگران مقایسه نمی‌کند و میل همکاری و کمک به دیگران در او به‌وجود می‌آید. می‌گوید اگر هرکدام از ما به حضور برسیم و بیشتر فضاگشا باشیم، به هم و به مقصود اصلی‌مان کمک می‌کنیم و درد به‌وجود نمی‌آوریم.

نکته ۴: در برنامه ۹۹۲ یاد گرفتیم که همهٔ انسان‌ها در کاروانسرای گیر کرده‌اند که اطرافش را برف و یخبندان محاصره کرده و می‌ترسند بیرون بروند. اگر خورشید خدا بر برف دردهای انسان بتابد و آن را آب کند، او می‌تواند پرواز کند و از این کاروانسرا بیرون برود. بنابراین ما باید در این کاروانسرا به همدیگر کمک کنیم. ما برحسب تفاوت‌ها همدیگر را می‌کشیم، براساس حرصِ پول و زمین و ناموس با هم می‌جنگیم و می‌خواهیم ثابت کنیم که مهم‌تر از انسان‌های دیگر هستیم.

نکته ۵: بسیار مهم است که ما لحظه‌به‌لحظه حواسمان به خودمان باشد. اگر دیدیم منقبض شدیم، می‌دانیم که یک حادثی از ذهن به مرکز ما آمده، آن را از مرکزمان بیرون کرده، فضا را در اطراف آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد باز می‌کنیم و لحظه‌به‌لحظه نمی‌دانم را پیشهٔ خود می‌کنیم.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲
– «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

دَمِ او جان دَهْدَت رَو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فیکون است نه موقوفِ علل

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴
–نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، هر لحظه که فضا را باز می کنی، دم زندگی با «قضا و کُن فکان» وارد وجودت می شود، برو از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُن فکان» است؛ او می گوید بشو و می شود. این «بشو و می شود» و تغییرات زندگی تو موقوف علل و سبب سازی ذهن نیست.

«بیت هندسی»

نکته: «نفختُ» یعنی دمیدم در شما. یعنی پس از این که جنس ما در شکم مادرمان ساخته می‌شود و سپس بیرون می‌آییم، باید «نفختُ» باشد یعنی خداوند هر لحظه با فضاگشایی در ما بدمد، از طریق ما صحبت کند، ما به وسیلهٔ سبب‌سازی صحبت نکنیم و او می‌گوید بشو و می‌شود. زندگی این‌گونه روی ما باز می‌شود.

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می‌کنی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

—حَبْر: دانشمند، دانا

—سَنی: رفیع، بلندمرتبه

اگر تمرکزت را روی دیگران بگذاری و بخواهی آنها را به راه راست هدایت کرده و دانشمند کنی، خودت را بدخو و خالی می‌کنی و حالت خراب می‌شود.

«بیت هندسی»

نکته: شما باید هر لحظه به خودتان تلقین کنید که من باید حواسم به خودم باشد تا شمع عشق و خرد خودم را روشن نگه دارم.

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسان مردهٔ من ذهنی خودش را رها کرده‌است و می‌خواهد مردهٔ من ذهنی یکی دیگر را زنده کند. او باید خودش، خودش را درست کند و مردهٔ خودش را زنده کند. نمی‌تواند من ذهنی یکی دیگر را با زور و با نصیحت درست کند.

«بیت هندسی»

دیده‌آ، بر دیگران نوحه‌گری
مدّتی بنشین و بر خود می‌گری
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

ای چشم من، تا به حال به عنوان من ذهنی برای دیگران گریه کردی، یک مدتی بنشین و به حال خودت گریه کن؛ حواست به خودت باشد، ایرادهایت را پیدا کن و خودت را زنده کن.

«بیت هندسی»

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل ما حتی بدون این که باهم حرف بزنیم به طور پنهانی از دل قرین خود خو می دزدد و تحت تأثیر آن قرار می گیرد.

«بیت هندسی»

نکته ۱:

دو فن من ذهنی که شما را با آن زمین می‌زند قرین بد و تمرکز روی دیگران است. قرین می‌تواند یک کتاب بد، دوست بد، برنامه تلویزیونی بد و یا افراد خانواده باشد. ما نمی‌توانیم از خانواده‌مان فرار کنیم، بنابراین هر جا دیدید که یک قرین مخرب می‌آید، باید توانایی فضاگشایی‌تان را بیشتر کنید.

نکته ۲:

این ابیات نمی‌گویند که شما از دست پدر و مادر خود فرار کنید. ولی وقتی آن‌ها حرف‌های مخرب می‌زنند، باید فضا را باز کنید. صبر و فضاگشایی ابزار ورزش معنوی ما هستند.

نکته ۳:

من ذهنی ما ممکن است خودش قرین بد کسی دیگر باشد و این برچسب هم به دیگران بزند که قرین نمی‌گذارد من روی خودم کار کنم.

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

هم ارتعاشِ زندگی و عشق و هم ارتعاشِ بد مثل کینه از سینه‌ای به سینه‌ی دیگر از راه پنهان، بدون
گفت‌وگو انتقال پیدا می‌کند. [پس اگر کسی من‌ذهنی دارد ارتعاشش به مرکز ما اثر می‌کند، اگر هم به
عشق زنده شده‌است، ارتعاشِ زندگی‌اش به مرکز ما اثر می‌کند.]

«بیت هندسی»

نکته: شما باید اطراف آدم‌هایی باشید که به زندگی زنده هستند، اگر هم چنین کسانی اطراف شما نیستند،
دائماً شعر مولانا را بخوانید؛ در این صورت شما با مولانا قرین شده‌اید.

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، یقیناً نفسِ بد و من‌ذهنیِ تو بدترین قرینِ توست که همچون گرگی درنده، هر لحظه تو را
می‌درد؛ پس اول از عهده‌ٔ او بریا و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی و اطرافیانِ خود نینداز.
«بیت هندسی»

بر قرین خویش مَفْزَا در صفت
کَانَ فراق آرَد یقین در عاقبت

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ای انسان، در صفت حرف زدن بر حسب سبب‌سازیِ ذهن بر قرین اصلی خودت که خداوند است، پیشی
نگیر؛ زیرا اگر این کار را بکنی، حتماً از خداوند جدا می‌شوی.
«بیت هندسی»

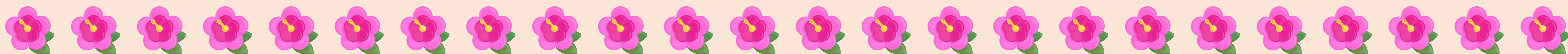
نکته ۱: مهم‌ترین قرین ما که دائماً با ماست خودِ خداوند و زندگی است.

نکته ۲: اگر با من ذهنی‌تان تندتند حرف می‌زنید، در حرف‌هایتان گم می‌شوید، حادث‌ها را به مرکزتان می‌آورید، سبب‌سازی می‌کنید و من ذهنی را ادامه می‌دهید، نه حرف‌های خودتان را می‌فهمید، نه خداوند می‌تواند به گوش شما چیزی بگوید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com